



غزل بکر

◆ لاله ایرانی

هوای یک غزل بکر توی سر دارم
تمام قافیه را توی صدفه می‌کارم
دوباره طی شدن لفظه‌های بی تو و من
ردیف‌های مردد درون افکارم
اصول و قاعده‌ها از دلم فبر دارند
من از تمامی اشعار بی تو بیزارم
بقدر زل بزخم توی رد پاهایت
قدم قدم زدنم را درست بشمارم
بزار حس کنم این بار مال من شده‌ای
پر از نبود تو هستم و بی تو می‌بارم
کدام صیغه‌ی شعری که سووم من شده‌ای
تو تکیه‌گاه منی شانه‌هاست کم دارم
□
بفواب توی غزل شک نکن به لالییم
بزار فواب تو را پیش از این نیازم

● هدی جوکار

کی می‌خواد معضل دوری از تکاتو حل کنه
با چه رویی این کفن تونست تو رو بغل کنه
همکلاس مهربون روزای تلخ و شیرین
مث یک ضریح واسه مقدسی و نازنین
چه جوری دلت اومد خونه‌ی نو با بذاری
بری و تو این خرابه‌ها ما رو جا بذاری
هیچکی باورش نمی‌شد رمضون آخره
واسه‌ی گوشای عاشقت اذون آخره
قربون تنت که روی دستای بی کسی رفت
حیف اون زحمتایی که اینجوری دس دسی رفت
بعد تو صد تا زمستون میاد و میره رفیق
ولی داغ تو به دم سردی نمی‌گیره رفیق
برو آسوده بگیر و... به سلامت سفر
... برو مهمون خدا شو رمضون آخرت

* تقدیم به سیده اسماء حسینی‌نژاد همکلاسی پاک و مهربانم
که در سومین سحر ماه مبارک رمضان به سوی معبودش پر کشید.

قاصدک

□ پروین باقری

قاصدک آمده بود
خبری داشت برابم از تو
گفتم ای قاصدک خوش خبرم
بگو از یار که من منتظرم
قاصدک گفت تو را دیده که با یار نشستی در باغ
گفتم او یار نداشت
که نشیند با او
راست گویی، بگو آن باغ
یا که آن یار کجاست؟
قاصدک گفت چه را می‌خواهی؟
گفتم ای قاصدک زیبایم
من ز تو
فقط از یار خبر می‌خواهم
□
قاصدک گفت که من
- خواهم رفت
تا غروبی دیگر
منتظر باش که من می‌آیم
□
قاصدک رفت و مرا در شک و تردید
- گذاشت
کی رسد لحظه‌ی دیدار
- که دل تاب نداشت
در غروبی دیگر
قاصدک آمد و گفت:
جان پروین بیا تا برویم
□
با هم آن روز شدیم
راهی و رفتیم
- به گلزار خیال
ناگهان -
قاصدک گفت:
- رسیدیم، این باغ
برو آن گوشه باغ
منتظر باش که او می‌آید
گفتم ای قاصدکم
توی این باغ بزرگ
توی این شب، مگذار
- تنهایم
قاصدک گفت که حال
من کنارت هستم
ولی این را تو بدان
که همیشه، همه جا تنهایی
□
گفتم ای قاصدکم خوشحالم
چونکه دیدم امشب
- یار من خوشحال است

از باران خاطره دارم

□ حکیمه رزمی



دوباره نم نم باران و یاد خاطرات گذشته،
خاطرات آن روز که شانه به شانه قدم بر دل
باران زده خاک می‌گذاشتیم. آن روز را دوست
داشتم، همچنان می‌بارید.
ای کاش من و تو هیچ وقت از هم جدا نمی‌شدیم.
روزی که تو با فریاد بی‌صدایت، آهنگ زیبای
عشق را در گوشم زمزمه کردی و گفتم دوستت دارم و هرگز تو را
تنها نخواهم گذاشت، اما حیف از آن احساس که برخاسته از دل بی-
ریای آسمان بود نه دل سنگی تو.



◆ هاشم افشار

نیایش دختر خوب و قشنگم
گل ماه صیام و سرخ رنگم
به دنیا آمدی در بیست و سوم
در این ماه مبارک ماه مردم
به تو دارم علاقه غنچه‌ی ناز
چو می‌خندی شوی مانند گل باز
کنون گشتی سه ساله دختر من
بود میلاد تو فرخنده بر من
گل خوشبوی ما مرحوم بابا
به تو خیلی علاقه داشت آقا
خدا رحمت کند او را در این ماه
چو می‌دیدت تبسم داشت همراه



از ابتدای حضور تو

ح مرضیه قربانی زاده

تو تکرار می‌شوی میان واژه‌های شعرم
قدم می‌زنی
می‌نشینی
به من فیره می‌شوی
می‌فواهی شهر چشم‌هایت را نقاشی کنم
سوزها فود را کم می‌کنند
فمالتی می‌شوند
و تو لبفند می‌زنی
- به کلمه‌هایی که از توصیفت عاجزند
به انتهای شعر می‌رسم
می‌ایستی
از کنارم رد می‌شوی
نیمه‌های راه برمی‌گردی
و دوباره «نگاهم می‌کنی»
□
جمله را تمام می‌کنم و مثل همیشه... می‌روی...!



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

